

مثل حافظ و سعدی و مولانا که می‌توانستند این خلأ را پر کنند و شعری بنویسند که هر دو نوع مخاطب را جذب کنند؛ اما شاعرانی هم بودند مثل شاعران سبک هندی یا کسانی مانند وحشی بافقی و باباطاهر که برای مخاطبان عام‌تر شعر می‌نوشتند و طبعاً مخاطبان خاص را جذب نمی‌کردند. به‌عنوان مثال شعر خاقانی، فقط برای مخاطبان خاص شعر است و مخاطبان عام نمی‌توانند به دلیل پیچیدگی‌هایی که دارد با آن ارتباط برقرار کنند. پس یک روی قضیه به سنت‌های ادبی برمی‌گردد که بین شاعر خاص و شاعر عام، فاصله ایجاد می‌کند و این فرق و فاصله‌ها در دوران معاصر هم قابل ردیابی است. به‌عنوان مثال مشیری شاعر موفق و خوبی است اما بیشتر، مخاطبان عام را به خود جذب می‌کند و تنها در تعدادی شعر بخصوص است که مخاطبان خاص را هم با خود همراه می‌کند. با این مقدمه می‌توان گفت این جدال و فاصله بین مخاطب خاص و مخاطب عام همیشه وجود داشته است. نکته دیگر اینکه وقتی جریان‌های مدرن شعری، مخصوصاً در عصر نیما، آغاز به حرکت کردند شعر را با دو نوع تلقی از مدرنیسم روبه‌رو کردند. یکی همان که نیما و بیشتر شاگردانش روی آن تأکید داشتند. در این جریان شعر به قول قدما بر کاکل استعاره می‌چرخید و از تشبیه دوری می‌کرد و نماد و استعاره و نگاه تمثیلی در شعر قوی بود. بنابراین شعر نیما و شاعران نیمایی بیشتر برای مخاطبان خاص قابل قبول بود. البته شعر زمستان اخوان و چند شعر از سپهری، فروغ و... هم توانستند تا حدی به مخاطب عام نزدیک شوند؛ اما به طور کلی جریان مدرنیسم ادبی در بیشتر لایه‌های خود رو به مخاطب خاص دارد و برای آنها نوشته شده است. در دوران معاصر نیز همان‌طور که گفته شد فراز و فرودهایی هم وجود داشته که با یک مثال آن را مصداقی بررسی می‌کنم: در دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ از شعر یک کارکرد سیاسی و اجتماعی خاص طلب می‌شد، بنابراین حتی شاعرانی که در پایگاه مدرنیسم ادبی بودند، باید به نوعی این کارکرد سیاسی و اجتماعی را در شعر خود بازنمایی می‌کردند. همین مسئله باعث شد بخشی از شاعران مدرن ما ناگزیر شدند با زبان بی‌زبانی، ضمن تکیه بر استعاره‌ها، نمادها، تمثیل‌ها و... مقداری مخاطب عام را هم در نظر بگیرند. در دوره بعد از انقلاب، به تدریج (علی‌الخصوص از دهه شصت تا امروز) این مشکل حادث شده چون شاعران از آن آرمان‌ها دور شده‌اند و جهان‌شان شخصی‌تر شده و به ذهنیات خود بیشتر تکیه کرده‌اند و جنبه سوبژکتیویته در شعر بسیار بیشتر شد یا به عرفان و قلمرو عرفانی رفتند و همین مسائل

باعث شد شعر مخاطبان محدودتری داشته باشد. در دهه ۸۰، جریانی در شعر ورود کرد که شعر را ساده می‌پسندید و معمولاً آن را به صورت شعر سهل و ممتنع متصور بودند. البته مقداری راه به ابتذال هم برد و برخی شعر را بازاری کردند و... احساس من این است که وقتی به بهترین‌های هر دو جریان شعر ساده و شعر پیچیده نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم از هر دو گروه نمونه‌های خوبی وجود دارد که مخاطبان می‌توانند با توجه به علایق‌شان این بهترین‌ها را انتخاب کنند؛ منوط بر اینکه بهترین‌ها انتخاب شوند و نه آنها که اصالتی ندارند.

**در حال حاضر تیراز آثار شاعرانی که تا همین یک دهه پیش از اقبال خوبی برخوردار بودند بشدت پایین آمده اما بایک نگاه ساده می‌توان دید که در فضای مجازی از ثنوتیر تا اینستاگرام شعر همچنان پر مخاطب است... این دوگانه را چطور می‌شود تبیین کرد؟**

کاملاً درست است. اما به نظر من خیلی عجیب نیست. یک دلیلش آن است که در طول این دهه اخیر، شاهد رشد فضای مجازی بوده‌ایم و این موضوع وجوه مثبت و منفی داشته است. وجه مثبت این است که معمولاً از بسیاری شاعران، تعداد زیادی شعر پیدا می‌کنید و چون جنبه خودانتشاری هم دارد می‌توان از شاعران بسیار گمنام هم شعر خواند. چنین چیزی باعث می‌شود شعر مثل بسیاری چیزهای دیگر، در دسترس باشد اما نکته این است که در فضای مجازی شعرهای بلند مخاطب ندارند چون کاربر، وقت زیادی ندارد که طولانی مدت پای یک صفحه بماند. این گلچین شدن شعر را من مرتبط می‌دانم با آنچه در سبک هندی اتفاق افتاد که بسیاری شاعران چون روی یک بیت تمرکز می‌کردند و مضمون‌پردازی قوی شده بود، تک‌بیت‌سرایی رایج شد و تک‌بیت‌خوانی هم به همین شکل. اگر به دیوان‌های شاعران سبک هندی مراجعه کنیم می‌بینیم تک‌بیت‌های بسیاری وجود دارد. امروز هم همین اتفاق می‌افتد و روی بخشی از یک شعر تمرکز می‌شود تا در فضای مجازی دیده و خوانده شود. این مسأله تا حدی باعث رواج شعر شده اما طبعاً شعر در سبک پایین‌تری برای مخاطب عام جلوه‌گر می‌شود. وقتی وارد فضای نشر می‌شویم هم متوجه می‌شویم حتی شاعرانی مثل مشیری آثارشان تیراژ کمی دارد. دلیل هم آن است که بخشی از شعر شاعرانی که مورد پسند مخاطب عام هستند در فضای مجازی قابل دسترسی است و مخاطب شعر دیگر نیازی نمی‌بیند که کتاب را تهیه کند و این موضوع ناشران شعر را با چالش جدی روبه‌رو کرده است.

بهره می‌بردند و بر جامعه آماده تأثیرپذیری، تأثیر می‌گذاشتند لاجرم. هنوز رستگاری اجتماعی معنایی داشت و ملت این قدر ناهمدل و درگیر معیشت و منفعت شخصی و عافیت‌طلبی نشده بودند. فضای مجازی هم در کار نبود که بروی و فریاد مجازی بزنی و هم سری میان سرهای مجازی دریاوری و هم خشم و انرژِی خودت را به شکل مجازی خالی کنی. این بود که شعر تأثیر داشت و بدجوری هم تأثیر داشت و شاعر از حرمت و حیثیتی برخوردار بود.

حالا دیگر از این خبرها نیست خوشبختانه یا بدبختانه. فکر می‌کنم اصلاً وضعیت شعر در این روزگار که گویا همچنان در شرایط حساس کنونی به سر می‌بریم با آن دوران خیلی متفاوت است. اصلاً آنچه طیف وسیع‌تری از مردم به‌عنوان شعر می‌شناسند و می‌پسندند، از نظر من لاقط، ربطی به کنش‌های هنرمندانه و اصیل و جدی شعر امروز ندارد. پس وقتی از تأثیر شعر در روزگار بحران حرف می‌زنیم باید دوبتصره قید کنیم که اولاً تأثیر چه شعری و ثانیاً تأثیر بر چه چیز و چه کسی؟ گمان من این است که اگر دنبال تأثیر بیرونی بر مخاطبان شعر باشیم، به بیراهه رفته‌ایم. جز گروهی اندک که خواننده شعر جدی و پیشروی این روزگار هستند و اکثرشان هم خودشان از دور یا نزدیک دستی بر آتش دارند، آن طیف گسترده‌تر مذکور، اگر هم شعری بخوانند، دنبال راحت‌الحلقوم و سویه‌های پاپ‌تر ادبیات هستند و

**فکر می‌کنید با این روندی که پیش می‌رود شعر در این دوره‌ها با توجه به اینکه ما اصولاً به معنی اخص، منتقد شعر نداریم، چگونه قرار است داوری شود؟**

داوری نمی‌شود، صرفاً ممکن است به طور شفاهی شاعری گل کند و شعری خوانده شود. در دو دهه اخیر چندین و چند جایزه ادبی در شعر وجود داشته اما همین مجموعه شعرهایی که در این جایزه‌ها انتخاب می‌شوند در بازار وجود ندارند و پژوهشگری مثل من برای دستیابی به این مجموعه‌ها با مشکل روبه‌رو است. از سوی دیگر مجموعه شعرهایی هم که مورد استقبال قرار گرفته‌اند خیلی کم پیش می‌آید تجدید چاپ شوند و این نکته‌ها نشان می‌دهد چرخه معیوبی وجود دارد که دلایلی را به صورت مختصر گفتیم. در این چرخه شعر و شاعران دیده نمی‌شوند اما شاعری که شعر خوبی دارد شاید در زمان خود دیده نشود، اما تاریخ ادبیات و زمان، بی‌شک به سادگی از کنار او نخواهد گذشت.

**به نظر می‌رسد در ادوار مختلف شعر به دردی از جامعه می‌خورد است. امروز شعر به چه دردی می‌خورد و آیا چنین تعریف و خواستی معقول است؟**

شعر یک وجه و ویژگی تسلی بخشی و انسانی دارد که روحیه‌ای را در ما بیدار می‌کند و ما در جهان شعری با دگرگون کردن زبان، خود را هم در آستانه دگرگونی قرار می‌دهیم. با این حال هر چه به طرف جهان مدرن و سپس پست مدرن حرکت می‌کنیم جا برای شعر تنگ‌تر می‌شود چون این جهان‌ها، جهان واقعیت‌های دگرگون شده هستند و شعر جای خود را به سینما و موسیقی داده است. چند سال پیش آقای مفتون امینی گفت در دوره‌ای به سر می‌بریم که شعر اگر می‌خواهد پابرجا بماند ناگزیر است به حوزه‌های دیگر مربوط و نزدیک شود. این سخن تا حد زیادی درست است که ما نشانه‌های آن را به وضوح در دنیای امروز می‌بینیم.

**اصولاً می‌توان برای شاعر وظیفه‌ای متصور شد؟**

وظیفه ادبی بله. شعر چیزی نیست که بتوان برایش برنامه‌ای متصور بود، چون شعر لحظه‌ای‌ست و از ناخودآگاه می‌جوشد اما در مورد وظیفه باید گفت شاعر در برابر زبان مسئول است. اگر بحث هنر برای هنر و هنر برای اجتماع را بیهوده بدانیم و از آن بگذریم، باید گفت که شاعر در برابر زبان باید حس مسئولیت داشته باشد و نباید تن به هر نوع زبانی بدهد. وظیفه کلی شاعر غنی کردن زبان است و اگر این اتفاق نیفتد در درازمدت نه به نفع خود شاعر و نه به نفع جریان شعر است. این پالایش زبان که مالاخره و دیگران به آن اشاره کرده‌اند وظیفه اصلی شاعر است. ■

معنایش را باید افزون‌تر کند. شاعر در روزگار بحران می‌تواند با نگاهی پدیدارشناسانه یک موقعیت بشری را بازگو و تحلیل کند. اما اینکه تا چه حد این بازگفتن و تحلیلگری می‌تواند مخاطب داشته باشد و بر مخاطب تأثیر بگذارد بحث دیگری است. خوب که نگاه کنیم، خواه به خاطر حضور مداوم بحران در تاریخ معاصر و خواه به خاطر ترس و لرز اگر زیست‌انسیال انسان ایرانی مدرن از تجربه نصفه و نیمه‌تجدد در دنیایی که ممالک مشهور به مترقی آن سبک زندگی متنافری را تجربه می‌کنند، شعر ما کمتر از سرخوشی و نشاط و خدادهای فرخنده سرچشمه می‌گیرد. معضل و اندوه و بغرنج همواره بیشتر الهام‌بخش و خاستگاه شعر مدرن ایران بوده‌اند، خاصه در میان شاعران مستقل که جشن و سرورهای دولتی و رسمی و غرضی هیچ مایه انبساط خاطرشان نبوده و گویا نخواهد بود. این است که بحران‌های مداوم برای شاعر این روزگار انگار بختی است برای عمیق‌تر شدن و تجدید نظر در فرم و زبان و اندیشه شعرش. البته که این یک وضعیت بالقوه است و معلوم نیست تا چه حد بالفعل می‌شود. خصوصاً مثلاً در همین امروز و اکنون که به دلایل مختلف تاریخی و اجتماعی و روانی ما انگار بیش از هر زمان دیگری سانتی ماتتال و در عین حال متظاهر و شهرت‌طلب شده‌ایم و ممکن است در این راه هر هنر و استعدادی را هم قربانی کنیم. ■